



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)
 تاریخ: ۲۱ دی ۱۳۹۳
 موضوع جزئی: مسئله اول - فروع مسئله - فرع سوم - معدن واقع در اراضی معموره - اقوال مصادف با: ۱۹ ربیع الاول ۱۴۳۶
 سال پنجم
 جلسه: ۵۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقام دوم

نتیجه بحث در مقام اول این شد که اگر از معدن در ارض موات حال الفتح استخراج شود، آنچه به دست می‌آید ملک مستخرج است چه مسلمان باشد و چه کافر و خمس هم بر او واجب است.

مقام دوم در مورد معدن واقع در اراضی معموره حال الفتح است. امام (ره) در مورد معدن واقع در این اراضی فرمودند که اگر مستخرج مسلمان باشد و استخراج به اذن والی مسلمین باشد، او مالک ما یستخرج من المعدن می‌شود و خمس هم بر او واجب است. ولی اگر مستخرج مسلمان، اذن نگیرد و بدون اجازه استخراج کند، ملکیت او محل اشکال است. این تفصیل در رابطه با مسلمان بود اما در مورد کافر فرمودند: فی تملک اشکال^۱.

مرحوم سید هم در مسئله نهم عروة در مورد مسلم و کافر تفصیل داده و فرموده: اگر مسلم از این معادن استخراج کند، مالک می‌شود و دیگر مسئله اذن را مطرح نکردند یعنی در این جهت نظر ایشان با نظر امام متفاوت است. (امام (ره) در مورد مسلم تفصیل دادند و مرحوم سید تفصیل ندادند.) در مورد غیر مسلمان ایشان هم مانند امام (ره) در ملکیت کافری که استخراج از چنین معدنی کرده است، اشکال کرده‌اند.

این صورت مسئله است که بالاخره معدنی که در اراضی معموره در حال فتح واقع شده است، آیا به ملکیت مستخرج در می‌آید و بعد از ملکیت، بر او خمس واجب می‌شود یا به ملکیت او در نمی‌آید؟ اقوال در این بحث، پنج قول است:

اقوال

قول اول: یکی قول مشهور است که قائلند به ملکیت مسلم و کافر مطلقاً یعنی بر اساس این قول اگر کسی از معدنی که در اراضی معموره واقع است، استخراج کند مالک ما یستخرج است اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر و خمس هم بر او واجب است.

توجه به این نکته لازم است که در مورد کافر در بعضی از عبارات به جای کلمه کافر، کلمه ذمی ذکر شده، یعنی منظور از کافر، خصوص ذمی است. مثلاً محقق خوئی فرموده: مشهور آن است که فرقی بین مسلمان و ذمی در ملکیت آنچه از این معدن استخراج می‌شود، نیست یعنی شهرت را در خصوص کافر ذمی بیان کرده است.^۱

در بعضی از کلمات خصوص ذمی ذکر نشده و مطلق کافر بیان شده است. این را باید با بررسی عبارات اصحاب معلوم کنیم که بالاخره وقتی می‌گوییم مشهور آن است که مسلمان و کافر هر دو مالک می‌شوند، آیا منظور خصوص کافر ذمی مراد

۱. المستند، کتاب الخمس (ج ۲۵)، ص ۶۱.

است یا ملکیت و مطلق کافر منظور است؟ چون غیر از ذمی، کافر معاهد و کافر حربی هم داریم. این مسئله به وضوح در کلمات بیان نشده است.

از کسانی که قائل به قول اول شده صاحب جواهر است. ایشان از کسانی است که قائل است به عدم فرق بین مسلمان و کافر مطلقاً. به نظر ایشان مستخرج از معادن، چه کافر و چه مسلمان، هر دو مالک می‌شوند و احتیاج به اذن هم نیست، حتی در اراضی معموره و يجب علیه الخمس.^۱

قول دوم: قول دوم که نزدیک به قول مشهور است، قول شیخ طوسی^۲ است. ایشان معتقد است مسلمان و کافر مطلقاً مالک می‌شوند. لکن در مورد کافر یک حکم تکلیفی وجود دارد و آن منع کافر از تصرف است یعنی کافر ممنوع التصرف است. ولی چنانچه استخراج کند، مالک می‌شود. این نظر شیخ طوسی است و محقق خوئی هم همین نظر را پذیرفته^۳ یعنی در مورد مسلمان قائل به ملکیت بوده و می‌گوید: اگر مسلمانی از معدن، با اوصافی که گفتیم استخراج کند، مالک می‌شود ولی کافر حق ندارد تصرف و استخراج کند. ولی اگر استخراج کرد، مالک می‌شود. پس اگر مخالفت با حکم تکلیفی کند، مالک می‌شود ولی گناه کرده و عاصی محسوب می‌شود.

فرق این قول با قول مشهور فقط از حیث حکم تکلیفی است؛ نظر مشهور این بود که منع از تصرف برای کافر نیست. اما طبق این نظر کافر ممنوع التصرف است، تکلیفاً. آقای خوئی در حاشیه عروة در ذیل مسئله نهم این را بیان کردند که فرمودند: لا یبعد تملکة.^۴

قول سوم: تفصیل درباره مسلم است به این معنا که مسلم با اذن والی مسلمین مالک می‌شود ولی بدون اذن والی مسلمین مالک نمی‌شود. اما ملکیت کافر محل اشکال است. این نظر امام (ره) است.

قول چهارم: مرحوم سید قائل به ملکیت مسلم، مطلقاً هستند و لو لم یأذن. اذن لازم ندارد و در مالکیت کافر اشکال است. پس تفصیل بین مسلم و کافر است. مسلمان مطلقاً مالک می‌شود و ملکیت کافر را محل اشکال می‌داند. (این را در مسئله نهم عروة فرموده‌اند.)

قول پنجم: قول دیگری هم در اینجا وجود دارد و آن هم ملکیت مستخرج مع الإذن است. چه مسلمان باشد و چه کافر. یعنی اگر مسلمان اذن بگیرد مالک می‌شود. اگر کافر هم اذن بگیرد مالک می‌شود و اگر کسی اذن نگیرد، چه مسلمان و چه کافر، مالک نمی‌شود.^۵

سؤال: اگر والی امام نبود مسئله اذن چگونه است؟

استاد: در مورد اذن هم یک بحثی است که اذن حاکم شرع و سلطان لازم است یا فقط اذن حاکم شرع؟ بعضی گفته‌اند: اذن از امام یا حاکم شرع و سلطان هر دو لازم است. بعضی معتقدند فقط اذن از امام لازم است؟ ولی اجمالاً امام می‌فرماید: اذن از

۱. جواهر، ج ۱۶، ص ۲۲.

۲. خلاف، ج ۲، ص ۱۲۰، مسئله ۱۴۳.

۳. المستند، کتاب الخمس (ج ۲۵)، ص ۶۳.

۴. المستند، کتاب الخمس (ج ۲۵)، ص ۶۳.

۵. کتاب الخمس آیت الله منتظری، ص ۶۶ و ۶۷.

والی مسلمین لازم است. بعضی تعابیر ظهور در این دارد که باید اذن از امام معصوم یا نائب امام بگیرد، یا اذن از حاکم شرع. والی مسلمین اعم است. حتی غیر حاکم شرعی را هم دربر می‌گیرد. و لو غاصبانه در مسند خلافت مسلمین نشسته باشد. به هر حال این پنج قول در این مسئله وجود دارد. قدر مشترک همه این اقوال این است که در این مورد، مسلمان مالک می‌شود یعنی فی الجمله اگر مستخرج مسلمان باشد، مالک می‌شود. اما درباره اینکه نیاز به اذن دارد یا ندارد باید بحث شود؛ بعضی می‌گویند اذن لازم دارد و بعضی می‌گویند لازم نیست اما در مورد کافر اقوال مختلف است. بعضی می‌گویند کافر مطلقاً مالک می‌شود. بعضی می‌گویند کافر مالک می‌شود ولی حکم تکلیفی منع دارد. قول سوم می‌گوید کافر مطلقاً مالک نمی‌شود و قول چهارم و قول پنجم هم آن را منوط به اذن کرده. حال باید ادله این اقوال را بررسی کنیم و ببینیم که حق در مسئله چیست.

بررسی ادله اقوال پنج گانه

ادله قول اول: قول به ملکیت مطلقاً

دلیل اول

دلیل اول این است که استخراج از معدن فی نفسه احیاء محسوب می‌شود و لذا ادله احیاء شامل آن می‌شود چون معدن به نفسه در حکم موات است. درست است که این معدن در اراضی معموره و آباد واقع شده ولی تابعیت معدن از اراضی در اینجا منتفی است. اینکه ما بگوییم ادله احیاء ثابت می‌کند، احیاء الأرض موجب ملکیت ارض است و چنانچه کسی مالک ارض شد، مالک عمق آن هم می‌شود، قطعاً آن بیان در اینجا قابل قبول نیست؛ چون در اینجا ارض آباد است و کسی ارض را احیاء نکرده است ولی ما اگر خود معدن را یک شیء موات حساب کنیم یا در حکم موات بدانیم ادله احیاء شامل آن می‌شود؛ چون معدنی که در عمق زمین است و از آن استفاده نمی‌شود در حکم موات است و لذا احیاء این معدن به استخراج از آن معدن است. بنابراین اگر کسی از این معدن استخراج کرد یعنی در واقع آن را احیاء کرده و ادله احیاء شامل آن می‌شود.

اساس این دلیل بر این استوار است که اگر ما معدن را به عنوان یک چیزی که در حکم موات است، پذیرفتیم قهراً این دیگر ملک مسلمین نیست. این به عنوان چیزی که تبعیت در ملکیت از زمین می‌کند، مطرح نیست. زمین ملک مسلمین است چون اراضی معموره طبق دلیل، متعلق به مسلمین است. اما ادله ملکیت مسلمین شامل معادن واقع در تحت این اراضی نمی‌شود، نه از باب اینکه عرف اینها را تابع نمی‌دانند بلکه از این باب که اینها به حکم مواتند اصلاً ادله ملکیت مسلمین به اندازه خود ارض و آنچه که باعث معموره بودن ارض است، ملکیت مسلمین را ثابت می‌کند. اگر به یک زمین می‌گویند معموره به چه اعتبار می‌گویند؟ به اعتبار زراعت، درخت، آب و باغ و چیزهای دیگر معموره گفته شود.

سؤال: ادله احیاء فقط ملکیت ارض را ثابت می‌کند و معدن هم تابع آن است.

استاد: احیاء المعدن، نه احیاء الارض. اصلاً ما این را تابع ارض حساب نمی‌کنیم که بگوییم احیاء الارض. می‌گوییم احیاء المعدن. خود معدن فی نفسه در حکم موات است و در بعضی از ادله کلمه ارض ذکر نشده مثلاً می‌گوید: «من احیا مواتاً» یا می‌گوید: «من احیا شیئاً من الارض أو حفر وادياً بدیاً» لذا احیاء موجب می‌شود که نسبت به آنچه که موات بوده مالک

شود. اگر این معدن در حکم موات باشد، یعنی دیگر ملک مسلمین نیست و از مباحات اصلیه است که شخص می‌تواند با احیاء مالکثش شود.

سؤال: چطور ممکن است مالک معدن واقع در ارض معموره که ملک دیگری است، شود؟

استاد: اگر کسی از معدن فی جوف هذا الارض استخراج کرد، مالک می‌شود. دلیل این است "المعدن بنفسه فی حکم الموات" ادله احیا می‌گوید «من احیا مواتاً فهی له» حال شخصی رفته و معدن را احیاء کرده و چون استخراج موجب احیاء معدن است، این ادله شاملش می‌شود.

«الحمد لله رب العالمین»